

ترجمه و تحلیل چند واژه‌ی کهن و ناشناخته‌ی فارسی در نمونه‌هایی برگزیده‌ای  
از اشعار ناصر خسرو

ترجمة وتحليل بعض الكلمات الفارسية القديمة وغير المعروفة في نماذج مختارة من  
أشعار ناصر خسرو

م.د. رفل موفق عبد الهادي  
قسم اللغة الفارسية / كلية اللغات / جامعة بغداد

[Rafal.al-hadi@colang.uobaghdad.edu.iq](mailto:Rafal.al-hadi@colang.uobaghdad.edu.iq)

دکتر رفل موفق عبد الهادي  
گروه زبان و ادبیات فارسی / دانشکده‌ی زبان / دانشگاه بغداد

[Rafal.al-hadi@colang.uobaghdad.edu.iq](mailto:Rafal.al-hadi@colang.uobaghdad.edu.iq)

**- چکیده**

حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی از شاعران و نویسندگان بسیار توانا و بزرگ و از فیلسوفان و متکلمین مبرز و برجسته‌ی ایران در سده‌ی پنجم هجری به شمار می‌آید. ناصر خسرو هم از لحاظ طرز تفکر و هم از جهت شیوه‌ی شاعری، او واقعاً شاعر بی‌نظیری است. وی از جمله شاعرانی که دنباله‌ی سبک سامانی را پیش گرفته. و از این لحاظ، متعلق به دوره‌ی دوم تاریخ ادبیات فارسی از میانه‌ی سده‌ی پنجم تا اوایل سده‌ی هفتم هجری به شمار می‌آید. ناصر خسرو در قصاید و اشعارش از واژه‌های فارسی کهن و پهلوی استفاده کرده و همچنین از ترکیبات و اصطلاحات عربی بهره جسته است تا بهترین راه را برای ورود مباحث حکمی و اندیشه‌های فلسفی او در شعر خود هموار سازد. هدف از این پژوهش تبیین برخی از واژه‌های فارسی کهن و ناشناخته در نمونه‌های برگزیده‌ای از اشعار ناصر خسرو است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و استناد به متن شعر و ذکر شواهد مثال بررسی می‌گردد.

**واژگان کلیدی:** ناصر خسرو، اشعار، ترجمه و تحلیل، واژه کهن و ناشناخته.

**ملخص البحث:**

يعد الحكيم ابو معين ناصر بن خسرو بن حارث القبادياني أحد أقدر وأعظم شعراء إيران و كتابها ومن فلاسفتها و متحدثيها البارزين في القرن الخامس الهجري. وقد كان ناصر خسرو شاعراً فريداً من نوعه سواءً في طريقة تفكيره أم في أسلوبه الشعري. وهو أحد الشعراء الذين اتبعوا أسلوب الشعر الذي كان سائداً في العصر الساماني. وبهذا المعنى، فإن أشعاره تنتمي إلى المرحلة الثانية من تاريخ الأدب الفارسي والتي تبدأ من منتصف القرن الخامس إلى بداية القرن السابع الهجري. استخدم ناصر خسرو الكلمات الفارسية القديمة والكلمات البهلوية في قصائده وأشعاره، كما استخدم أيضاً التركيبات والمصطلحات العربية لتمهيد الطريق الأفضل لنفوذ موضوعاته الحكيمة وأفكاره الفلسفية في شعره.

الهدف من هذا البحث هو شرح وتوضيح بعض الكلمات الفارسية القديمة وغير المعروفة في أمثلة مختارة من أشعار ناصر خسرو. لقد اعتمدنا في هذا البحث طريقة المنهج الوصفي - التحليلي معززين ذلك بذكر الأمثلة والشواهد الشعرية.

**الكلمات المفتاحية:** ناصر خسرو، اشعار، ترجمه و تحليل، الكلمات القديمة وغير المعروفة.

### پیشگفتار

حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی از شاعران و نویسندگان بسیار توانا و بزرگ ایران در قرن پنجم هجری و از گویندگان مبرز و برجسته‌ی زبان و ادبیات فارسی است. ناصر خسرو هم از لحاظ طرز تفکر و هم از جهت شیوه‌ی شاعری، او واقعاً شاعر بی‌نظیری است. ناصر خسرو شاعر و نویسنده، متکلم و فیلسوف، جهانگرد و واعظ مذهب اسماعیلی بود. وی از کودکی به فراگیری علوم، فنون، ادبیات و حفظ قرآن مجید پرداخت و کم و بیش در همه‌ی علوم متداول عقلی و نقلی رایج، مانند ریاضیات، پزشکی، موسیقی، نجوم، فلسفه، کلام و حکمت متألهین تسلط داشت. در جوانی به دربار شاهان و شاهزادگان راه یافت.

"شعر فارسی در نیمه‌ی قرن پنجم و قرن ششم تا آغاز قرن هفتم از هر حیث در مراحل کمال و مقرون به تنوع و تحول بوده است. در اوایل این عهد، یعنی نیمه‌ی قرن پنجم و آغاز قرن ششم هنوز شعر فارسی تحت تأثیر سبک دوره‌ی اول غزنوی قرار داشت و حتی گاهی شاعرانی می‌کوشیدند که سبک سامانی را احیاء کنند." (صفا، 1368: 3/335)

تاریخ ادبیات دکتر صفا، از ناصر خسرو به عنوان متکلم، فیلسوف و صاحب اطلاعات گسترده در علوم مختلف معقول و منقول در آغاز این دوره یاد می‌کند و او را از جمله کسانی می‌داند که از سبک سامانی پیروی می‌کرد و اشعار وی را با تمام معنی، سخنان شاعران اواخر قرن چهارم به یاد داشتند. (ر.ک. همان: 335)

اشعار ناصر خسرو به دور از هر گونه کنایه و ایهام، با استواری بیان با مسائل مختلف عقلی و نقلی آمیخته شده است که همین امر درک اشعار او کمی دشوار کرد. در تمام دیوان ناصر خسرو از غزل استفاده نشده است چون که او غزل سرا نیست؛ بدین ترتیب در دیوان وی از مضامین لطیف عاشقانه و بیان انفعالات نفس انسانی استفاده نشده است. سبک شعر ناصر خسرو طبق نظر استاد علی دشتی، معیار پارسی دری است، و در این باره می‌گوید: "دیوان ناصر خسرو یکی از موثق‌ترین مستندات زبان دری، چه از حیث واژه‌هایی که بکار برده، چه از نظر کیفیت تلیف و چه از جهت آوردن تعبیرات خاص و مصطلحات لغوی. او نه مقید به فارسی سره و نه پایبند واژه‌های عربی است، بلکه قصد او بیان ما فی الضمیر است و به نظر می‌رسد زبان معمول و متداول محیط زندگانی را بکار انداخته است." (دشتی، 1381: 22)

ناصر خسرو در اشعارش از واژه‌های فارسی کهن و پهلوی استفاده برده و همچنین از ترکیبات و اصطلاحات عربی بیش از آنچه رواج داشته، بهره جسته است تا بهترین راه را برای ورود مباحث حکمی و اندیشه‌های فلسفی او در شعر هموار سازد.

دکتر شمیسا در کتاب سبک‌شناسی شعر خود هنگام نام بردن از شاعرانی که در دوره‌ی اول تسلط سلجوقیان هنوز به اسلوب روش کهن می‌گفته‌اند، از ناصر خسرو یاد می‌کند (ر.ک. شمیسا، 1375: 59) و در عین حال معتقد است ناصر خسرو "در آثار خود به تبیین مسائل مذهب اسماعیلی پرداخته و همین موجب تشخیص سبکی او... قصاید او به لحاظ اوزان سنگین و قوافی مشکل و لغات اصیل کهن و مضامین مذهبی و فلسفی و انتقادی مشخص است و از این رو باید او را صاحب سبک شخصی دانست." (همان: 59)

ارزش ادبی و فکری کار ناصر خسرو سهم عمده‌ای در افزایش ظرفیت زبانی در طول تاریخ ادبیات فارسی حقیقتی است که پنهان مانده است. ناصر خسرو از لحاظ واژه‌سازی، افزودن معانی نو به واژه‌ها و به ویژه ترکیب‌سازی، دینی بر زبان فارسی دارد که هرگز مورد توجه قرار نگرفته است. توجه به این خلاقیت و پویایی زبان در شعر ناصر خسرو می‌تواند راهی برای یافتن واژه‌های اصیلی باشد که کاربرد آن به غنای زبان امروزی کمک می‌کند. استفاده از واژه‌های کهن و ناشناخته، بازی با کلمات، خلاقیت زبانی در کاربرد اصطلاحات و ترکیبات از ویژگی‌های بارز ناصر خسرو است که در این مقاله به آن پرداخته است.

هدف از این پژوهش تبیین برخی از واژه‌های فارسی کهن و ناشناخته در نمونه‌های برگزیده‌ای از اشعار ناصر خسرو است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و استناد به متن شعر و ذکر شواهد مثال بررسی می‌گردد.

### - ترجمه و تحلیل نمونه‌هایی از واژه‌های کهن و ناشناخته در اشعار ناصر خسرو

دیوان حکیم او معین ناصر خسرو قبادیانی یکی از برجسته‌ترین آثار ادبی و اخلاقی در زبان فارسی است و در فلسفه‌ی الهی و حکمت عملی، منبع گرانبهایی به حساب می‌آید. ناصر خسرو اغلب در اشعار خود از واژگان رایج و پرکاربرد زبان فارسی استفاده کرده است، واژگانی که رنگ و بوی فارسی بخود گرفته و تقریباً برای همه فارسی زبانان قابل درک است. همچنین در اشعار خود از واژگان و تلفظ‌های قدیمی، واژگان عربی، واژگان پهلوی و ... نیز بکار برده است.

دکتر مهدی محقق مؤلف کتاب (تحلیل اشعار ناصر خسرو) درباره‌ی واژگان و الفاظ و ترکیبات زبان فارسی در اشعار ناصر خسرو می‌گوید: "ناصر خسرو بمقتضای آنکه از شهر و مراکز اجتماع اقوام مختلف دور بوده و در دره‌ی یمگان که کمتر مردم بیگانه در آنجا رفت و آمد داشتند زندگی می‌کرده خواه ناخواه زبان آنجا که زبان فارسی در خراسانی است در او اثری عمیقی گذاشته است لذا در دیوان او برخی الفاظ یافت می‌شود که در متون دیگر بندرت بکار رفته است." (محقق، 1365: 119)

همچنین ادوارد براون در جلد دوم کتاب خود تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی) درباره‌ی واژگان کهن و مهجور در دیوان ناصر خسرو می‌گوید: "ناصر خسرو در دیوان خود الفاظ کهن و مهجور را بسیار بکار برده است." (براون، 1373: 338/2) و در این تحقیق به ترجمه و تحلیل برخی از واژه‌های کهن و ناشناخته که در اشعار ناصر خسرو آمده است می‌پردازیم.

### - آچار (āčār)

واژه‌ی (آچار) به معنی "انواع ترشی‌آلات" (تبریزی، 1362: 18/1)؛ "پرورده‌ها و ترشی‌ها در آب‌لیمو و سرکه" (دهخدا، 1377: ذیل آچار) آمده است که در واقع، چاشنی و مزه‌ی خوراک‌های اصلی است، در آثار نظم و نثر کلاسیک نیز بارها به کار رفته است. (آچار) در سه بیت از اشعار ناصر خسرو، 5 بار چنین آمده است:

نمی‌بینی کز آن آچار اگر خاکی تهی ماند      ترا، ای خاک خوار، آن خاک بی‌آچار نگوارد  
(ناصر خسرو، 1357: 202)

آچار سخن چیست؟! معانی و عبارت      نو نو سخن آری چو فراز آمدت آچار  
(ناصر خسرو، 1357: 377)

آچار خدایست مزه و بوی خوش و رنگ      با سیب و ترنج آمد و گوز و بهی و نار  
(ناصر خسرو، 1357: 377)

امروز، به جای (آچار)، "ترشی" و به انواع آن "ترشیجات" می‌گویند و این واژه در ترکیب (آجیل‌آچار) به معنی "انواع پسته و بادام و تخمه که به آن زعفران و آب‌لیمو و نمک و غیره زنند" به کار می‌رود. اما در زبان فارسی امروزی این کلمه به معنای "آلتی فلزی که به وسیله‌ی آن مهره‌های آهنین را باز کنند" (معین، 1379: 33/1) نیز می‌باشد. واژه‌ی (آچار) که در شعر ناصر خسرو آمده است در عربی به معنی (مُخَلَّل) است، اما در حال حاضر واژه‌ی (آچار) به کلمه‌ی (مَفَك) ترجمه می‌شود.

### - آچاریدن (āčāridan)

فعل (آچاریدن)، تا آنجا که می‌دانیم، فقط در شعر ناصر خسرو آمده است. این فعل (4 بار) در شعر ناصر به معنی (چشیدن و مزه کردن غذا) به کار رفته است.

در لغتنامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی (آچاردن) به معنی (چاشنی و آچار به طعام زدن)، دو مثال از ناصر خسرو ثبت و در ذیل آن گفته شده: "در بعضی فرهنگ‌ها، به این کلمه معنی درآمیختن و آمیختن مطلق داده و ظاهراً در معنی شواهد فوق و امثال آن به خطا رفته‌اند." (دهخدا، 1377: ذیل آچاردن)

چهار موردی که فعل (آچاریدن) در دیوان ناصر خسرو آمده چنین است:

که مر این خاک تَرش را تو چو طَبَّاحان می به بوی و مزه و رنگ بیاجاری  
(ناصر خسرو، 1357: 74)

فلک مر خاک را، ای خاک خور، در میوه و دانه

ز بهر تو به شور و چرب و شیرین، می بیاجارد

(ناصر خسرو، 1357: 202)

دیوست جهان که زهر قاتل را در نوش به مکر می بیاجارد

(ناصر خسرو، 1357: 253)

راست نگردد دروغ و زرق به چاره معصیت را بدین دروغ میاجار

(ناصر خسرو، 1357: 259)

فعل (آچاریدن) که در ابیات فوق ناصر خسرو آمده است در زبان عربی به معنی (تَدَوَّقُ الطَّعَامَ) ترجمه می‌شود.

- بر پاشنه گشتن (bar pāšne gaštan)

در دیوان اشعار ناصر خسرو، قصیده‌ای با این مطلع:

جهان دامگاه‌یست بس پُر چنه طمع در چنه‌ئ او مدار از بنه

(ناصر خسرو، 1357: 232)

که آخرین بیت قصیده چنین است:

بباید همی رفت، بپسیج کار! چنین چند گردی تو بر پاشنه

(ناصر خسرو، 1357: 233)

این بیت ناصر خسرو، چه از نظر ساخت و چه از نظر معنا شباهت بسیار نزدیکی با این بیت رودکی دارد که سروده است:

گفت: خیز اکنون و سازه ره بسیج! رفت بایدت ای پسر، ممغز تو هیچ!

(نفیسی، 1382: 3/ 535)

استاد مسعود قاسمی درباره‌ی فعل (ممغز) که در شعر رودکی آمده، می‌گوید: "فعل (ممغز) در این بیت رودکی، فعلی با ویژگی ایرانی شرقی، از مصدر (مغزیدن) به معنی تأخیر و معطل کردن، طول و کشال دادن است." (قاسمی، 1382: 9)

مخاطب رودکی و ناصر خسرو در دو بیت فوق، انسان است که باید جهت سفر آخرت، توشه‌ی رفتنش را - که اعمال نیک است - مهیا و آماده کند، زیرا وقت مردن نزدیک است و نباید هیچ درنگ و تأخیر کرد. ترکیب (بر پاشنه گشتن) در مصراع دوم از بیت ناصر خسرو، ترکیبی فعلی است که در هیچ فرهنگ لغتی ثبت نشده و معنی دقیق آن هم چندان معلوم نیست، ولی با توجه به شباهت این بیت با بیت رودکی، می‌توان گفت که ترکیب فعلی (بر پاشنه گشتن) شاید معادل فعل ساده‌ی (مغزیدن) در شعر رودکی و به معنای درنگ کردن، تأخیر و معطل کردن است. (ر.ک. قاسمی، 1382: 9)

ناصر خسرو در کتاب (خوان الاخوان)، بعد از ذکر آیات (43 و 44) از سوره‌ی نحل و ترجمه‌ی آن، چنین می‌گوید: "... و این آیت همی آواز دهد که کتاب و پیدایی شما دانا نکند بی خداوند کتاب. و بر پاشنه‌ی خویش باز مگردید که آن رفتن دیوان است و آن سو دويد که راه دلیل یزدان است؛ و روی سوی روی خدا دارید که روی او میرنده نیست." (ناصر خسرو، 1384: 3)

عبارت (بر پاشنه باز گردیدن) در این متن ناصر خسرو ، همانطوری که خود او نوشته ، نوعی خاص از راه رفتن دیوها بوده که شاید (به عقب رفتن و یا به چپ و راست رفتن) باشد. در فرهنگ پهلوی ، این فعل علاوه بر معنی (دویدن و گریختن ، با شتاب رفتن) ، به معنی (سرگردان بودن) نیز آمده است. (ر.ک. فرهوشی ، 1391 : 138)

در دیوان ناصر خسرو ، نوع دیگری از حرکت دیوها که ظاهراً (دویدن به سوی بالا و بلندی و یا عقب بوده) ، در این بیت آمده است :

باز گرد از بد و بر نیک فراز آر سرت      به خرد کوش ، چو دیوان چه دوی باز فراز  
(ناصر خسرو ، 1357: 112)

فعل (بر پاشنه گشتن) که در ابیات فوق ناصر خسرو آمده است در زبان عربی به معنی (التأخیر و البطء) و همچنین (نوع من حرکات الشیاطین) ترجمه می‌شود.

### - جرد (jard)

در بین اشعار ناصر خسرو ، واژه‌ی (جرد) ، فقط یک بار به کار رفته است :

اسب کشنده است جهان ، جز به دین      کرد ندانش کسی جرد و رام

(ناصر خسرو ، 1357: 391)

مصححان محترم دیوان دربارهی واژه‌ی (جرد) در بخش (تفصیل نسخه بدل‌ها)ی دیوان نوشته‌اند : "کلمه‌ی (جرد) در این بیت روشن نیست. در لغتنامه‌ی دهخدا (جرد) به فتح راء به معنی مجروح، صفت اسب آورده شده ، ولی در این‌جا مناسبت ندارد." (ناصر خسرو ، 1357: 746)

در فرهنگ برهان قاطع ، ذیل واژه‌ی (جرده) نوشته شده : "به ضمّ اوّل بر وزن مرده ، اسبی را گویند که پدرش عربی و مادرش غیر عربی باشد... و به فتح اوّل اسب زردرنگ را گویند." (تبریزی ، 1362 / 2: 568)

"در متنی کهن (حدود قرن دهم هجری) به نام دو فرس‌نامه منظوم و منثور در شناخت نژاد و پرورش و بیماری‌ها و درمان اسب ، رنگ اسب (جَرْدَه) و صفت او که بسیار سرکش و بدخوی است چنین توصیف شده :

ستور جَرْدَه زرد و زردیال است      ولی زردی یال او را وبال است

ز اسب جَرْدَه کم گویم حکایت      که بسیارم ازو باشد شکایت

ز صاحب‌فن بود این نکته منقول      که صاحب را نهد زین جَرْدَه بر کول"

(به نقل از قاسمی ، 1382: 11)

با توجه به نکات فوق ، مصراع دوم از بیت ناصر خسرو را باید چنین تصحیح کرد :

اسب کشنده است جهان ، جز به دین      کرد ندانش کسی جرده ، رام

یعنی : جهان اسبی کشنده است و کسی جز به وسیله‌ی دین ، نمی‌تواند این اسب بدخوی و سرکش را رام کند.

باتوجه به مطالب فوق ، واژه‌ی (جرد) به (الجِصَانُ السَّيِّ الطَّبَع و العنید) در زبان عربی ترجمه می‌شود.

### - جلد (jald)

واژه‌ی (جلد) به معنی چست و چالاک و از زبان عربی به زبان فارسی آمده است. این واژه چندین بار در شعر ناصر خسرو به کار رفته است.

ناصر خسرو می‌گوید :

بددل و دزد و جلد و بی حمیت      روبه و شیر و گرگ و کفتارند

(ناصر خسرو ، 1357: 473)

در لغت‌نامه‌ی دهخدا ، ذیل واژه‌ی (جلد) نوشته شده : "نیز و شتاب. بدین معنی مشترک است در عربی و فارسی. زیر و زرنگ. چُست. چابک. چالاک. فرزند. تند. قچاق. قیچاق. سبک. سریع." (دهخدا ، 1377 : ذیل جلد)

دکتر جمشید مظاهری درباره‌ی مصراع دوم این بیت می‌گوید: " در مصراع دوم باید جای «شیر» و «گرگ» عوض گردد و بیت چنین خوانده شود:

**بدل و دزد و جلد و بی حمیت روبه و گرگ و شیر و گفتارند**

چون در این شعر صنعت لف و نشر مرتب به کار رفته، هر صفتی در مصراع نخست به ترتیب به جانوری در مصراع دوم باز گردد. " (مظاهری، 1383: 30)

و این واژه در شعر ناصر خسرو چندین بار آمده:

**عقل بار است بر کسی که به عقل گریز و دزد و جلد و طرارست**

(ناصر خسرو، 1357: 285)

**ورنه به کار دنیا چون جلد و سخت کوشی وانگه به کار دین بی توش و سست رانی**

(ناصر خسرو، 1357: 313)

**به تیغ یک [تن] بهتر نیاید از سپهی وگرچه جلدی تو یک تنی نه یک سپهی**

(ناصر خسرو، 1357: 321)

**گر همی این به عقل و هوش کند هوشیارند و جلد و عیارند**

(ناصر خسرو، 1357: 473)

از مطالب فوق متوجه می‌شویم که واژه‌ی (جلد) کلمه‌ای عربی به معنای (خَفِيفُ الْحَرَكَةِ، السَّرِيع) است و از زبان عربی به زبان فارسی آمده است.

- **جواز (jovāz) و مرغ جوازی (mory-e jovāzi)**

واژه‌ی (جواز) و (مرغ جوازی)، در دو قصیده‌ی ناصر خسرو، چنین به کار رفته است:

**مرد دانا شود ز دانا مرد مرغ فربه شود به زیر جواز**

(ناصر خسرو، 1357: 153)

و در بیت دیگر:

**همی جان بایدت فربه و لیکن تنت گشته است چون مرغ جوازی**

(ناصر خسرو، 1357: 427)

مصححان محترم دیوان درباره‌ی واژه‌ی (جواز) و واژه‌ی (مرغ جوازی) در بخش (تفصیل نسخه بدل‌ها) دیوان نوشته‌اند: "برای کلمه‌ی (جواز) معنی‌ی که مناسب با این شعر و شعر دیگر ناصر خسرو (مرغ جوازی) باشد، پیدا نشد." (ناصر خسرو، 1357: 427)

در فرهنگ برهان قاطع، ذیل واژه‌ی (جواز) نوشته شده: "ظرفی را نیز گفته‌اند که در آن روغن از حبوبات و شیره از انگور و نیشکر بگیرند و به عربی معصره خوانند." (تبریزی،

1362: 594/2)

همانطوری که شعر ناصر خسرو نشان می‌دهد، (جواز) از ایام بسیار قدیم، برای استخراج روغن از برخی از غلات استفاده شده بود. (جواز) در واقع نوعی هاون بزرگ است از چوب

یا سنگ ساخته می‌شود. و این نوع ابزار سنتی در شهرها و روستاهای مختلف عراق در سال‌های قدیم نیز رواج داشت و آن را (جاون) نامیده می‌شود. وقتی که دانه‌ها را در جواز

می‌ریزند و یا آن را می‌کوبند، البته مقداری از دانه‌ها بر روی زمین پخش می‌شود و مرغ و ماکیان خانگی که همیشه در گرد جواز می‌گردند، آن دانه‌ها می‌خورند و فربه می‌شوند؛

بنابراین معنای (مرغ جوازی) و (مرغ به زیر جواز) در شعر ناصر خسرو آشکار می‌شود.

دو واژه (جواز) و (مرغ جوازی) که در دو بیت فوق ناصر خسرو آمده است به (المهراس) و (الطیور التي تتجمع عند المهراس) در عربی ترجمه می‌شود.

- **خایسته (xāyeste)**

واژه (خایسته) فقط یک بار در دیوان ناصر خسرو آمده است:

**بر خوان ژاژخای منه هرگز این خوب قول پخته و خایسته**

(ناصر خسرو، 1357: 450)



در فرهنگ برهان قاطع، ذیل واژه‌ی (خایسته) نوشته شده: «خاییده شده و در زیر دندان نرم گردیده باشد.» (تیریزی، 1362: 711/2) دکتر جمشید مظاهری در مورد این واژه می‌گوید: «شاید «خایسته» صفت مفعولی از مصدر «خایستن» باشد که صورت دیگری آن «خاییدن» و صفت مفعولی آن «خاییده» است، مانند «شایستن» و «شاییدن» و «شایسته» و «شاییده» و «خایسته» به معنی «جوییده شده» و «نرم گردیده» است، چنان که خورنده را در جوییدن آن هیچ رنجی نباشد.» (مظاهری، 1383: 34)

این اصطلاح به ندرت در اشعار دیگر شاعران پارسی‌گوی به کار رفته و دهخدا فقط یک بیت شعری را که از ناصر خسرو نقل کرده و در لغت‌نامه‌ی خود آورده است.

واژه‌ی (خایسته) که در بیت فوق ناصر خسرو آمده است به (الطعام الممضوغ) در عربی ترجمه می‌شود.

### - خربق (xarbay)

گیاهان از درختان، گل‌ها، گونه‌های رویدنی دیگر و عناصر خاص گیاهی دارویی یا غیر دارویی، در ادبیات فارسی به ویژه ادبیات منظوم همواره جایگاه مهمی به خود اختصاص داده‌اند. و این موضوع در اشعار ناصر خسرو که در اشعار خود اسامی بسیاری از گیاهان و درختان ایرانی و غیر ایرانی در اشعار خود آورده است، واضح و مشهود بود.

واژه‌ی (خربق) نوعی گیاه است و این کلمه از عربی وارد فارسی شده است و فقط یک بار در دیوان ناصر خسرو آمده است.

ناصر خسرو می‌گوید:

وان عیش چو قند کودکی را      پیری چو کبست کرد و خربق

(ناصر خسرو، 1357: 451)

در فرهنگ فارسی معین آمده: «گیاهی است از تیره‌ی آلله‌ها، دارای برگ‌های دراز و ساقه‌ی کوتاه، با گل‌های پنج برگ و سرخ کمرنگ و بیخ دراز مانند پیاز و ریشه‌های باریک، طعم آن تلخ است و انواع بسیار دارد که مهمترین آن‌ها دو نوع سیاه و سفید است.» (معین، 1379: 1406/1)

«تنوع عناصر گیاهی موجود در آثار منثور و منظوم ناصر خسرو و گوناگونی شیوه‌های بهره بردن وی از ویژگی‌ها، خواص و دیگر مشخصه‌های آن، نه تنها جالب توجه که حائز اهمیتی خاص است. دانش و بینش شعری و مذهبی در پارهای اوقات تمییز هدف شاعر در به کارگیری برخی عناصر گیاهی را دشوار می‌نماید. او که همه‌ی عناصر گیاهی به کار رفته در آثارش را به خوبی می‌شناسد، گاه می‌کوشد از محدوده‌ی ویژگی‌های ظاهری عناصر گیاهی خارج نشود و گاه هر عنصر گیاهی وسیله‌ای است تا یک حقیقت نشسته بر افکار و اندیشه‌هایش را به مخاطب هدیه نماید.» (غلامرضایی و بردستانی، 1394: 483)

از توضیحات فوق متوجه می‌شویم که واژه‌ی (خربق) یک واژه‌ی عربی است و معنای آن (نَبْتُ كَالسَّمِّ يُعْشَى عَلَى أَكْلِهِ وَلَا يَقْتُلُهُ) می‌باشد و از زبان عربی به زبان فارسی آمده است.

### - خوالیگر (xāligar)

واژه‌ی (خوالیگر) یکی از اصطلاحات پهلوی است که تنها یک بار در دیوان ناصر خسرو آمده است. شاعر این واژه را به همان معنایی که در زبان پهلوی آمده به کار برده است. ناصر خسرو در قصیده (111) می‌گوید:

روزی دهان پنج حواس و چهار طبع      خوالیگران نه فلک و هفت اخترند

(ناصر خسرو، 1357: 243)

(خوالیگر) واژه‌ی عام برای آشپز در زبان پهلوی و برای آشپزی (خوالیگری) است. دکتر احمد تفضلی در کتاب خود (تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام) درباره‌ی این واژه می‌گوید: «کهن‌ترین واژه برای آشپزی در فرهنگ ایران (خوالیگری) است. آشپز را نیز در زبان پهلوی (خوالیگر) می‌خواندند.» (تفضلی، 1376: 289)



این واژه در اشعار شاعران برجسته فارسی دیگر چون ابوالقاسم فردوسی به ویژه در شاهنامه نیز زیاد آمده است :

یکی خانه او را بیاراستند      بدیبا و خوالیگران خواستند  
(فردوسی ، 1371 : 257 /3)  
می و خوان و خوالیگران یافتی      بخوردی و هرچند برتافتی  
(فردوسی ، 1371 : 403/3)

به خوالیگران شاه شیروی گفت      که چیزی ز خسرو نباید نهفت  
(فردوسی ، 1371 : 354/8)  
واژه‌ی (خوالیگر) که در بیت فوق ناصر خسرو آمده است در زبان عربی به معنی (طَبَّاح) ترجمه می‌شود.  
- سِحاب (sehāb)  
در دیوان ناصر خسرو ، بیتهی است با این مضمون :

پر شود معدۀ تو ، چون نبود میده ، ز کشک  
خوش کند مغز ترا ، چون نبود مشک ، سحاب  
(ناصر خسرو ، 1357 : 188)  
مصححان محترم دیوان درباره‌ی معنی واژه‌ی (سحاب) در بخش (تفصیل نسخه بدل‌ها)ی دیوان نوشته‌اند : "معنی سحاب در این بیت معلوم نیست." (ناصر خسرو ، 1357 : 739)  
این واژه شاید صورت تحریف شده‌ای از واژه‌ی دیگری باشد. به نظر می‌رسد که شکل صحیح این کلمه شاید (سِخاب) باشد. زیرا (سِخاب) در برخی از فرهنگ‌های لغت ، چنین معنی شده است :

- "گردنبند از سُک ، مُشک و جز آن." (سجزی ، 1364 : 169)  
- "گردنبند بی‌جوهر از میخک و مانند آن سازند." (دهخدا ، 1377 : ذیل سخاب)  
واژه‌ی (سُک) نیز در فرهنگ‌ها به معنی "نوعی از بوی خوش" (سجزی ، 1364 : 166) ؛  
"در عربی نوعی از عطریات است" (تبریزی ، 1362 : 1149/2) می‌باشد.  
واژه‌ی (میخک) نیز چنین معنی شده : " بوی افزاری است که از هندوستان آرند و در طعام‌ها کنند. بوی افزاری است طعام را. دارویی خوشبو که در دیگ افزارها به کار برند. (دهخدا ، 1377 : ذیل میخک)  
با این توضیحات ، معنی بیت بدین صورت روشن می‌شود : اگر نان میده (نوعی نان سفید بی-سبوس) نباشد ، معدۀ تو با کشک نیز پر می‌شود و اگر مشک نباشد ، مغز تو را سِخاب نیز معطر می‌کند.

باتوجه به مطالب فوق ، واژه‌ی (سخاب) به (نَوْعٌ مِنَ الْعَطْرِ وَالطَّيِّبِ) در زبان عربی ترجمه می‌شود.

- شِخَار (šaxār)  
واژه‌ی (شِخار) ، ماده‌ای معطر که در صابون‌سازی استفاده می‌شود. این واژه در شش قصیده‌ی ناصر خسرو ، چنین به کار رفته است :

ناصری شوم را به مغز سر اندر      حکمت حَجَّت بخار و دودِ شِخار است  
(ناصر خسرو ، 1357 : 49)  
می بکار آید هر چیز به جای خویش      تری از آب و شِخودن ز شِخار آید  
(ناصر خسرو ، 1357 : 162)

گر موم شوی تو روغنم من      ور سرکه شوی منت شخارم  
(ناصر خسرو ، 1357: 172)

بوحنیفه و شافعی را بر حسین و بر حسن

چون گزیدی همچو بر شکر شخار ای ناصبی  
(ناصر خسرو ، 1357: 537)

آنکه طبع یله کردی به خوشی هرگز      مُعَصَفَر گونه و نیروی شخارستی  
(ناصر خسرو ، 1357: 326)

چه باید تو را سلسبیل و رحیق      چو خرسند گشتی به سرکه و شخار؟  
(ناصر خسرو ، 1357: 354)

در فرهنگ برهان قاطع ، ذیل واژه‌ی (شخار) نوشته شده : "قلیا را گویند که صابون‌پزان به کار برند و بهترین وی آن است که از اشنان سازند و در وی خواص عجیبه بسیار است." (تبریزی ، 1362 : 1257/3 - 1258) دهخدا در لغتنامه‌ی خود شش بیت شعر را از اشعار ناصر خسرو آورده است که در آن‌ها واژه‌ی (شخار) آمده است. این واژه یکی از واژه‌های کهنه‌ی فارسی که در اشعار شاعران برجسته دیگری چون مسعود سعد سلمان و عنصری نیز آمده است :

کرد بر دیگر صفت رنگ زمین و آسمان

خون چون آغشته روین گرد چون سوده شخار  
(مسعود سعد ، 1384: 227)

از نمک رنگ او گرفته غبار      خاکش از گرد شور گشته شخار  
(عنصری ، 1363 : 148)

همانطور که از توضیحات فوق مشخص است که واژه‌ی (شخار) در اشعار بسیاری آمده و در زبان عربی به (مَادَّةٌ مُعْطِرَةٌ) ترجمه می‌شود.

### - عیوق (ayyūq)

واژه‌ی (عیوق) به معنی " ستاره‌ای است خرد روشن سرخ رنگ ، بطرف راست کهکشان که پیرو ثریا باشد. اصل آن بر وزن فعیول است و چون یاء ساکن و واو بدنبال هم آمده‌اند ، به یاء مشدد تبدیل شده‌اند... و عرب آن را به دوری مثل زند و گوید: «أبعد من العیوق». و فارسی این سه ستاره به قدیم نزد عوام ایرانی «دیگ پایه» بوده است. (دهخدا ، 1377: ذیل عیوق) ناصر خسرو مانند دیگر شاعران قرن پنجم هجری ، از اصطلاحات و ساختارهای عربی استفاده می‌کرد که به اشعار او نوعی غرابیت و دشواری در فهم آن‌ها می‌بخشد ، از جمله‌ی این اصطلاحات ، اصطلاحاتی که مربوط به فقه و احکام ، و برخی مربوط به حساب و نجوم ، و برخی دیگر مربوط به طب و داروها است یا آنچه به علوم کلام و حکمت و فلسفه اشاره دارد ، وی همچنین از عبارات و اصطلاحات صرف و نحو و زبان و بلاغت عربی به کار برده است.

ناصر خسرو واژه‌ی (عیوق) را چندین بار به همان معنای عربی آن در قصاید مختلف به کار برده است :

شعری چو سیم خرد شده باشد      عیوق چون عقیق یمان احمر  
(ناصر خسرو ، 1357: 44)

بدیدی به نوروز گشته به صحرا      به عیوق مانده لاله‌ی طری را  
(ناصر خسرو ، 1357: 142)

از گل سوری ندانستی کسی عیوق را      این اگر رخشنده بودی یا گر آن بویاستی  
(ناصر خسرو ، 1357: 225)

نهاده چشم سرخ خویش را عیوق زی مغرب

**چو از کینه معادی چشم بنهد زی معادائی**

(ناصر خسرو ، 1357: 476)

همانطور که در توضیحات فوق اشاره کردیم که واژه‌ی (عیوق) کلمه‌ای عربی است که وارد زبان فارسی شده و ناصر خسرو در اشعار خود آن را به همان معنی یعنی (نَجْمٌ أَحْمَرٌ صَغِيرٌ) به کار برده است.

**- غماب (yomāb)**

در دیوان ناصر خسرو ، بیتهی به شکل زیر دیده می‌شود :

**قول چون یار عمل گشت مباش ایچ به غم      مرد چون گشت شناور نشکوهد ز غماب**

(ناصر خسرو ، 1357: 190)

مصححان دیوان درباره‌ی واژه‌ی (غماب) در مصراع دوم این بیت چنین نوشته‌اند : "شاید غماب به معنی گرداب باشد و گرداب از جهت آنکه محل غرق شدن و اندوه است ، بر آن غماب اطلاق شده ، ولی در جایی این کلمه دیده نشد." (ناصر خسرو ، 1357: 737) این توجیه ، چنانکه مشخص است ، نمی‌تواند درست باشد.

در بخش (تفصیل نسخه بدل‌ها)ی دیوان ، به جای (غماب) ، واژه‌ی (عیاب) ثبت شده. این واژه با تلفظ عباب (obāb) در لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی معین به معنی : "پری آب و بسیاری آن ، سیل عظیم" (دهخدا ، 1377: ذیل عباب و معین ، 1379 : 2272/2) می‌باشد. بنابراین ، واژه‌ی (عیاب) کاملاً صحیح است و معنی مصراع نیز چنین است : مرد که شناگر شود ، از آب زیاد نمی‌ترسد.

**- قزاگند (yazāgand)**

واژه‌ی (قزاگند) به معنای "زره و لباس جنگی است. جامه‌ی پنبه و ابریشم آکنده آجیده کرده باشد که در روزهای جنگ آن را می‌پوشند." (دهخدا ، 1377: ذیل قزاگند) و این واژه یکی از واژه‌های قدیمی فارسی است که دو بار در دیوان ناصر خسرو آمده است :

**تدبیر بکن ، مباش عاجز      سر خیره میچ در قزاگند**

(ناصر خسرو ، 1357: 24)

**نماند نور روز از خلق پنهان      اگر تو درکشی سر در قزاگند**

(ناصر خسرو ، 1357: 184)

استاد آرش امرایی درباره‌ی معنی کلمه (قزاگند) در بیت اول می‌گوید: "روشن است که منظور از قزاگند در بیت ، لباسی است که بر تن می‌پوشیده‌اند نه بر سر، بنابراین پوشیدن قزاگند بر سر یعنی بی تدبیری کردن و کنایه است از انجام کار بدون تدبیر و نابجا بنابراین سر در قزاگند پوشیدن به معنای کار نادرست انجام دادن ، کاری بدون فکر و اندیشه انجام دادن است. با این معنی برای مصرع دوم ، دریافت درست‌تری از بیت حاصل می‌شود. اگر در بیت دقت شود ، مصرع اول که توصیه به انجام کار با تدبیر است. یعنی شاعر با یک عبارت کنایه معنای مورد نظر در مصرع اول را یک بار دیگر تکرار کرده است." (امرایی ، 1394: 7)

بنده در بسیاری از دواوین شاعران نامدار فارسی زبان جستجو کرد و پیدا نکرد که دیگر شاعران فارسی از این واژه استفاده کرده باشند.

کلمه‌ی (قزاگند) که در دو بیت فوق آمده ، یک کلمه‌ی قدیمی فارسی است که در عربی به (دِرْعُ الْحَرْبِ وَمَلَابِسُهَا) ترجمه می‌شود.

**- قیفال (yifāl)**

زبان عربی و فرهنگ اسلامی اثری محسوس در دیوان ناصر خسرو بجای گذاشته و بسیاری از اصطلاحات عربی که او بکار برده در قرآن و احادیث و اشعار و امثال عربی دیده می‌شود. واژه‌ی (قیفال) یکی از واژه‌های عربی مربوط به دارو و درمان است که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده است. در لغت‌نامه‌ی دهخدا ، ذیل واژه‌ی (قیفال) نوشته شده : "رگی در بازو که آن را مخصوص به سر و روی می‌دانستند و سراروی نیز گویند.(ناظم الاطباء) رگی است

که گشادن آن بخون گرفتن سر و روی و گلو را مفید باشد و بهمین سبب آن را در عرف سر و رو گویند. (آندراج) رگی است در ذراع که برای بیماری‌های سر آن را فصد کنند و آن معرب است و گویند عربی است. " (دهخدا ، 1377: ذیل قیفال)

ناصر خسرو می‌گوید :

**قفلسست مثل ، گر تو بپرسی ز کلیدش**      **بر علت جهلست ترا اکحل و قیفال**  
(ناصر خسرو ، 1357: 255)

این واژه در اشعار شاعران برجسته دیگری چون منوچهری و انوری نیز آمده است :

**هر یکی از ساعدین مادر و بازو**      **خویشتن آویخته به اکحل و قیفال**  
(منوچهری ، 1385 : 174)

**عدو حرارت بیم تو دارد اندر دل**      **ز دست مردمک دیده زان زند قیفال**  
(انوری ، 1364 : 193)

همانطور که در توضیحات فوق اشاره کردیم که واژه‌ی (قیفال) کلمه‌ای عربی است که وارد زبان فارسی شده و ناصر خسرو در اشعار خود آن را به همان معنی یعنی (وَرِيْدٌ فِي الْجَانِبِ الْوَحْشِيِّ مِنَ الْعَضْدِ) به کار برده است.

- **کسانه (kasāna)**

واژه‌ی (کسانه) به معنی (آنچه از آن کس دیگر است) از کلمه‌ی (کس + آنه : پسوند نسبت) شکل گرفته است. این واژه چندین بار در شعر ناصر خسرو به کار رفته است. (کسانه) در لغت‌نامه‌ی دهخدا با سه مثال از ناصر خسرو به معنی (دیگری ، دیگران ، غیر، آنکه خودی نیست و اجنبی) ثبت شده است. (ر.ک. دهخدا ، 1377: ذیل کسانه) شواهد کسانه در ابیات ناصر خسرو چنین‌اند :

**نبینی همین خویشتن را نشسته**      **غریب و سپنجی به خانه کسانه**  
(ناصر خسرو ، 1357: 41)

**بیدار و هشیوار مرد ننه‌د**      **دل بر وطن و خانه کسانه**  
(ناصر خسرو ، 1357: 229)

**آمدنی اندر این سرای کسانند**      **خیره برون شو تو زین سرای کسانه**  
(ناصر خسرو ، 1357: 383)

کلمه‌ی (کسانه) که در سه بیت فوق آمده ، یک کلمه‌ی قدیمی فارسی است که در عربی به (مُلْكُ الْآخَرِ) ترجمه می‌شود.

- **کوتوال (kutvāl)**

در میان اشعار ناصر خسرو ، واژه‌ی (کوتوال) ، دو بار به کار رفته است و به معنی (دژبان یا حصار دار) آمده :

**جز به دین اندر نیابی راستی**      **حصن دین را راستی شد کوتوال**  
(ناصر خسرو ، 1357: 73)

**به قلعه‌ئ سخنهاى نغز اندرون**      **نیامد به از طبع من کوتوال**  
(ناصر خسرو ، 1357: 251)

استاد ادیب پیشاوری درباره‌ی اصل واژه‌ی (کوتوال) می‌گوید : " کوتوال لفظ هندی است که در زمان غزنویان در پارسی داخل شده و شعرای آن زمان این لفظ را استعمال کرده‌اند ، «کوت» - به تاء غلیظ نه بدین طریق که ایرانیان تلفظ می‌کنند - به معنی قلعه است و «وال» به معنی صاحب ، پس کوتوال - مرکباً- به معنی صاحب قلعه است. " (پیشاوری ، 1363 : 157) استاد محمد معین واژه‌ی (کوتوال) را که به معنی (نگهبان قلعه ، قلعه بیگی ، قلعه‌دار ، دژبان) نیز هندی می‌داند. (ر.ک. معین ، 1379: 3/3112) همچنین استاد علی اکبر نفیسی

معتقد است که این کلمه مأخوذ از هندی و به معنی (محافظ و نگهدارندهی قلعه و شهر ، رئیس و حاکم) است. (ر.ک. نفیسی ، 1334 ، 2855 /4)  
همانطور که از توضیحات فوق مشخص است که واژهی (کوتوال) کلمهی فارسی نیست و در زبان عربی به (صَاحِبُ الْقَلْعَةِ أَوْ حَارِسُهَا) ترجمه می‌شود.

#### - مردم (mardom)

واژهی (مردم) در آثار ناصر خسرو ، به جز معنی رایج آن یعنی (انسان و آدمی) ، به معنی (مرد) نیز در برخی از ابیات وی دیده می‌شود ، از جمله :

**مردم همسایه هرگز چون برادر کی بود؟      ننگ خر را خیره با شب‌دیز چون همبر کنی**

(ناصر خسرو ، 1357:454)

**علی بود مردم که او خفت آن شب      به جای نبی بر فراش و دشارش**

(ناصر خسرو ، 1357:337)

به کار رفتن واژهی (مردم) به معنی (مرد) در نوشته‌های کهن دیگر نیز دیده می‌شود.

### نتیجه‌گیری

- ناصر خسرو در قصاید و اشعارش از واژه‌های فارسی کهن و پهلوی استفاده برده و همچنین از ترکیبات و اصطلاحات عربی بهره جسته است تا بهترین راه را برای ورود مباحث حکمی و اندیشه‌های فلسفی او در شعر خود هموار سازد.
- ناصر خسرو مانند دیگر شاعران قرن پنجم هجری، از اصطلاحات و ساختارهای عربی مربوط به فقه و احکام، حساب و نجوم، طب و داروها، علوم کلام و حکمت و فلسفه استفاده می‌کرد که به اشعار او نوعی غرابت و دشواری در فهم آن‌ها می‌بخشد.
- ناصر خسرو از جهت آوردن تعبیرات خاص و مصطلحات لغوی، نه مقید به فارسی سره و نه پایبند واژه‌های عربی است.
- بکاربردن واژه‌های کهن و ناشناخته، بازی با کلمات، خلاقیت زبانی در استخدام اصطلاحات و ترکیبات یکی از ویژگی‌های بارزی در اشعار ناصر خسرو است.
- قصاید ناصر خسرو به لحاظ اوزان سنگین و قوافی مشکل و لغات اصیل کهن و مضامین مذهبی و فلسفی و انتقادی مشخص است و از این رو باید او را صاحب سبک شخصی دانست.
- چیرگی ناصر خسرو به زبان فارسی و قدرت وی در ترکیب آفرینی بوده که توانایی اندیشیدن به مسائل عمیق فلسفی و کلامی را به او بخشیده است.
- آنچه از تدقیق در اشعار ناصر خسرو، صرف نظر از آثار منثورش، بر می‌آید این است که آن حکیم نکته‌پرداز، خواسته یا ناخواسته، بر گنجینه‌ی زبان فارسی تعابیر و ترکیبات بسیاری افزوده است.

### فهرست منابع

- امرایی ، آرش (1394)، نقدی بر شرح دیوان ناصر خسرو، متن‌شناسی ادب فارسی (علمی - پژوهشی) ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی – دانشگاه اصفهان ، دوره‌ی جدید ، شماره 4، پیاپی (28) زمستان.
- انوری ، اوحد الدین محمد بن محمد (1364) ، دیوان ، مصحح : سعید نفیسی ، تهران ، انتشارات سکه - پیروز.
- براون ، ادوارد (1373) ، تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی) ، ترجمه فتح الله مجتبابی ، ج2 ، تهران ، انتشارات مروارید.
- پیشاوری ، سید احمد ادیب (1363)، شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو، باهتمام جمشید سروشیار، اصفهان ، انتشارات سهروردی.
- تبریزی ، محمد حسین بن خلف (1362)، باهتمام دکتر محمد معین ، تهران ، انتشارات ابن‌سینا.
- تفضلی ، احمد (1376) ، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام ، به کوشش ژاله آموزگار ، تهران ، انتشارات سخن.
- دشتی ، علی (1381) ، تصویری از ناصر خسرو ، به کوشش مهدی ماحوزی ، تهران ، نشر آشنا.
- دهخدا ، علی اکبر (1377) ، لغتنامه ، تهران ، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سجزی ، محمود بن عمر (1364) ، مهذب الأسماء فی مرتب الحروف و الأشیاء ، تصحیح محمد حسین مصطفوی ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی.
- شمیسا ، سیروس (1375) ، کلیات سبک‌شناسی ، تهران ، انتشارات فردوس.
- صفا ، ذبیح الله (1368) ، تاریخ ادبیات ایران ، ج3 ، تهران ، انتشارات فردوس.
- عنصری ، دیوان ، به کوشش دبیر سیاقی ، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی سنائی، 1363.
- غلامرضایی ، محمد و بردستانی ، رضا (1394) ، عناصر گیاهی در شعر ناصر خسرو ، مجموعه مقالات همایش حکیم ناصر خسرو قبادیانی ، دوره 1.
- فردوسی ، ابو القاسم (1371) ، شاهنامه ، بکوشش جلال خالقی مطلق ، انتشارات بنیاد میراث ایران ، کالیفرنیا.
- فرهوشی ، بهرام (1391) ، فرهنگ زبان پهلوی ، انتشارات دانشگاه تهران.
- قاسمی، محمد (1382)، پیرامون چند لغت و بیت ناصر خسرو، نامه‌ی پژوهشگاه، شماره 4، تابستان.
- محقق ، مهدی (1365) ، تحلیل اشعار ناصر خسرو ، کابل ، چاپ مطبعه‌ی دولتی.
- مسعود سعد سلمان (1384) ، دیوان ، با مقدمه‌ی رشید یاسمی ، تهران ، انتشارات نگاه .
- مظاهری ، جمشید (1383) ، توضیح درباره برخی از لغات در دیوان ناصر خسرو ، فصلنامه نامه انجمن ، شماره 14.
- معین ، محمد (1379) ، فرهنگ فارسی ، تهران ، انتشارات امیر کبیر.
- منوچهری دامغانی (1385) ، دیوان ، به کوشش دبیر سیاقی ، تهران ، انتشارات زوار.
- ناصر خسرو (1384) ، خوان الاخوان ، تهران ، انتشارات اساطیر.
- \_\_\_\_\_ (1384) ، دیوان ، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق ، انتشارات ادانشگاه تهران .
- نفیسی ، سعید (1382)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران ، انتشارات امیرکبیر.



- نفیسی ، علی اکبر (1334) ، فرهنگ نفیسی ، تهران ، شرکت سهامی چاپ رنگین.